

عنوان جزوه: پدیدار شناسی مبنایی برای تئوریهای سازمان دولتی

عنوان درس: روشهای تحقیق در رفتار سازمانی

رشته: مدیریت دولتی (گرایش مدیریت تحول)

مؤلف: دکتر سیدمهدی الوانی

پدیدارشناسی^(۱) مبنایی برای تئوری‌های سازمان دولتی

دکتر سید مهدی الوالی

مقدمه

واژه پدیدارشناسی برای نخستین بار در قرن هیجدهم میلادی به وسیله یوهان هینریش لامبرت^(۲) به کار گرفته شد و وی آن را در بخشی از تئوری شناخت به منظور تمیز بین حقیقت و شبهه یا امری موهوم مورد استفاده قرار داد. این واژه بعداً به وسیله هگل در اثری تحت عنوان «پدیدارشناسی ذهن»^(۳) به کار رفت و سرانجام، در نوشته‌های ادmond هوسرل^(۴) پایه‌گذار پدیده‌شناسی به کار رفت^(۵) و با نوشته‌های

۱. phenomenology از ریشه یونانی phainein گرفته شده که به معنی نمایش دادن و نشان دادن است و آن را پدیدارشناسی نیز ترجمه کرده‌اند.

2. Johann Heinrich Lambert

3. Phänomenologie des Geistes "phenomenology of mind" (1931)

4. Edmund Husserl

5. International Encyclopedia of the social sciences 1968, vol.12, P.68

کسانی چون شلر^(۱)، هایدگر^(۲) و شوتز^(۳) متداول شد.

نهضت پدیده‌شناسی در شاخه‌ها و شکل‌های مختلف ارائه شده است بطوری که برداشت واحد و یکسان از آن بسیار مشکل است. اگر آغاز این شیوه تفکر را به ادموند هوسرل نسبت دهیم می‌توانیم دو نحله فکری تقریباً متمایز را در این میان تشخیص دهیم یکی پدیدارشناسی متعالی یا ناب^(۴) هوسرل و دیگری پدیدارشناسی وجودی^(۵) که پیام‌آور آن شوتز می‌باشد.

در این مقاله ضمن توصیف پدیدارشناسی به طور کلی، گرایش بیشتری به سوی تبیین مسأله تحقیقات علوم انسانی با توجه به دیدگاه‌های پدیدارشناختی شوتز است زیرا اهتمام شوتز بر آن بود تا پدیدارشناسی را از قلمرو فلسفه به حیطه جامعه‌شناسی بکشاند و از تلفیق نظرات هوسرل و وبر و بهره‌گیری از فلسفه برگسون^(۶) به نظریه‌ای کاربردی برسد، بدین ترتیب، نظریات شوتز در پژوهش‌های علوم انسانی کارسازتر بوده و برای پژوهندگان این رشته قابل استفاده عملی‌تر است.

در پدیدارشناسی باید ساختار و با الگویی را برپایه وقایع و پدیده‌هایی که نشان‌دهنده روابط بین پدیده‌ها و ماهیت آنها باشد بدست آوریم و قاعدتاً این امر را باید از طریق تجربه و شهود توأماً انجام دهیم. آنگاه از این مدل یا نمونه ایده‌آل برای شناختن واقعیت‌های انسانی و اجتماعی بهره‌گیریم. به طور کلی، پدیدارشناسی، معرفت یافتن به ماهیت پدیده‌هاست و قادر است به علوم انسانی به ویژه مدیریت مبنایی استوار ارزانی دارد. پدیدارشناسی کار تحویل پدیده‌شناختی یعنی تبدیل تجربه به ذات را انجام می‌دهد^(۷) و اساسی متفاوت با الگوهای تحقیقی علوم طبیعی در

1. Sheller

2. Heidegger

3. Schutz

4. transcendental or pure phenomenology

5. existential phenmenology

6. Bergson

۷. ژولین فروند. ترجمه علی محمد کاردان، ۱۳۶۲، آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، تهران، مرکز نشر

دانشگاهی ۱۳۶۲ ص ۱۲۷ - ۱۲۱.

پژوهش‌های علوم انسانی را عرضه می‌دارد.

برای روشن شدن مفهوم پدیده‌شناسی لازم است آن را با برخی از مکاتب فلسفی مقایسه کنیم و وجوه افتراق و اختلاف آنها را بیان کنیم. در مقایسه با مکتب پوزیتیویسم یا «تحصّلی» و تجربه‌گرایی محض، پدیدارشناسان معتقدند که اطلاعات و داده‌ها را نباید به تجربیات حسی و مشاهده‌پذیر و قابل تحویل به زبان شیء^(۱) محدود کرد بلکه باید آنچه را که قابل لمس و تجربه حسی نیست مثل ارزش‌ها و روابط، که از طریق شهود و دریافت‌های درونی به آنها می‌رسیم، نیز مدّ نظر قرار داد. بدین ترتیب پدیدارشناسان داده‌های حاصل از تجربه حسی را نفی نمی‌کنند بلکه می‌خواهند تجربیات ذهنی را نیز در عرصه شناخت مطرح کنند و دایره دیدی وسیعتر از پیروان مکتب تحصّلی ارائه دهند.

ممکن است مکتب «اصالت ظاهر»^(۲) که روایت دیگری از مکتب تحصّلی است از جهت لغوی گاهی با پدیدارشناسی مشتبه شود. پدیده‌شناسان مانند پیروان «اصالت ظاهر» به مرزبندی دقیقی میان ظاهر^(۳) یا نمود و واقع^(۴) یا حقیقت قایل نیستند و این دیدگاه محدود که پدیده‌ها را اجزاء قابل احساس می‌شمردند، نمی‌پذیرند. پدیده‌شناسان مکتب «اصالت ظاهر» را به دلیل آن که پیچیدگی‌های ذهن انسان و جهت‌گیری آن را در مواجهه با پدیده‌ها نادیده انگاشته و تمام قضایای علمی را قابل تحویل به گزاره‌های حسی^(۵) دانسته است، قابل ملامت می‌دانند. در مقایسه با مکتب «اصالت خرد»^(۶) که بر استدلال‌های منطقی تأکید دارد و شناخت را بدون یاری جستن از تجربیات حسی ممکن می‌داند، پدیدارشناسی بر شهود و دریافت و تحقیق‌پذیری مفاهیم اصرار می‌ورزد.

1. thing - language

2. phenomenalism

3. appearance

4. reality

5. Sense - impressions

6. rationalism

پدیدارشناسی مبنایی برای تئوری‌های سازمان دولتی / ۲۶۱

برخلاف «فلسفه تحلیلی»،^(۱) که ساخته‌های ساده شده را برای تبیین و بررسی پدیده‌ها به کار می‌گیرد، پدیدارشناسی هرگونه پیش فرض و تصور قبلی در مورد واقعیت‌های موجود را مردود می‌داند و شناخت آگاهانه و مستقیم آنها را مقبول می‌شمرد و با قبول این خصوصیت فلسفه «تحلیل زبان شناختی»^(۲) که توجه به زبان روزمره و عادی را نقطه آغازی برای تجزیه و تحلیل‌های پدیدارشناختی تلقی می‌کند، این نکته را یادآور می‌شود که زبان عادی قادر نیست همه پیچیدگی‌های پدیده‌ها را بیان کند و از این رو اتکاء به آن را به عنوان پایه‌ای استوار و کامل برای درک پدیده‌ها مردود می‌شمرد.

پیروان مکتب «اصالت وجود»^(۳) معتقدند که وجود انسان به دلیل آنکه تنها ماهیتی عینی ندارد^(۴) نمی‌تواند با ابزارهای پدیدارشناختی کالبد شکافی و شناخته شود. اما پدیدارشناسان اعتقاد دارند که با تمهید مقدمات صحیح می‌توان وجود انسان و همین طور سایر پدیده‌ها را مورد بررسی قرار داد و شناخت.^(۵)

موشکافی بیشتر پدیدارشناسی

یکی از مفاهیمی که با الفاظ متفاوت اما با معنایی تقریباً یکسان توسط علمای پدیدارشناسی عنوان شده دنیای زندگی هرروزه^(۶) و دنیای علمی است. دنیای زندگی هرروز دنیایی است که انسان به عنوان یک انسان خود را در آن می‌یابد و در هر لحظه از زندگی در آن حضور دارد. بدون توجه به آنکه دانش چقدر پیشرفت کرده و چه تغییرات و تحولاتی داشته است.

دنیای گرداگرد ما همواره موجود است و همه ما آنرا لمس و درک می‌کنیم. در حالی

1. analytic philosophy

2. linguistic analysis

3. existentialism

4. unobjectifiable

5. Encyclopedia Britannica vol.14 pp.210 - 215

6. Lebenswelt (life - world)

که دنیای علم دنیای تجربیات علمی و دقیق است. دنیایی است که دانشمندان و علما آنرا بنا نهاده‌اند و برای همه آدم‌ها قابل درک نیست. بدین ترتیب ما با دو دنیا روبرو هستیم یکی دنیای علمی و یکی دنیای زندگی هرروزه اطرافمان و البته این دو با هم در ارتباطند. دنیای علمی بنیاد در دنیای زندگی روزمره دارد و موضوع آن بحث دربارهٔ آدمها و اشیاء همین دنیاست و از دریچه همین دنیا به آن نگاه می‌شود.^(۱)

در تعبیری دیگر به دو تصویر از انسان اشاره می‌شود یکی تصویر علمی^(۲) انسان و دیگری تصویر واقعی و عادی انسان^(۳). تصویر علمی انسان همانی است که در زندگی روزمره مشاهده می‌کنیم و رفتارها و کردارهای آشکار او را شامل می‌شود. تصویر واقعی انسان تصویر عینی من و شماست که قابل ملاحظه و مشاهده است در حالی که تصویر علمی شامل خصوصیات و ویژگی‌هایی است که لزوماً قابل مشاهده نیستند. اگر بخواهیم تصویر علمی را بر تصویر واقعی منطبق سازیم به علت قالب‌ناپذیر بودن رفتارها و احساس‌ها و افکار آدمیان این امر ممکن نخواهد بود، در حالی که می‌توان تصویر واقعی را به تصویر علمی افزود و دوگانگی بین آنها را از میان برداشت. وحدت آنچه تصویر علمی بیان می‌دارد با آنچه تصویر انسان در زندگی هرروزه او به شمار می‌آید، اتحادی راهگشا است.^(۴)

مفهوم دیگری که در پدیده‌شناسی بدان اشاره شده است «واقعیت اجتماعی»^(۵) است. منظور از واقعیت اجتماعی عینیت‌ها و اتفاقاتی است که در جامعه رخ می‌دهد و آدمها با شعور عادی آنها را احساس کرده و درک می‌کنند. واقعیت اجتماعی همان

1. Husserl, Edmund. The crisis of European Sciences and Transcendental Phenomenology trans.: D.C.Evanston, III.: Northwestern university Press,
2. Scientific Image
3. Manifest Image
4. Sellars, wilfrid. (1969) Metaphysics and the concept of a person in karel lambert ed. The logical way of Doing Things. New Haven: Yale university Press
5. Social Reality

دنیایی است که همه ما در آن متولد می‌شویم، زندگی می‌کنیم و روزی از آن رخت بر می‌بندیم.

واقعیت اجتماعی هم به صورت طبیعت و هم به صورت فرهنگ در رابطه بین انسان‌ها شکل می‌گیرد و به صورت روابط ذهنی حس و دژک می‌شود و در این جاست که نقش ارتباطات و زبان اهمیت پیدا می‌کند.^(۱) واقعیت اجتماعی از دیدگاه علم نیز خصوصیات و ویژگی‌های خاص خود را دارد و تصویر دیگری از این پدیده بدست می‌دهد.

کاملاً مشخص است که مفاهیمی که با الفاظ و عبارات گوناگون بیان شده‌اند با یکدیگر شباهت بسیاری دارند. «دنیای زندگی هر روزه» با «تصویر انسان» و «واقعیت اجتماعی» گویای مفهوم واحدی هستند و «دنیای علمی» و «تصویر علمی انسان» و «واقعیت علمی اجتماعی» یک مفهوم در قالب دو لفظند. بدین ترتیب علمای پدیدارشناسی کوشیده‌اند تا با ارائه این مفاهیم بین آنچه که الگوهای علوم طبیعی به ذهن متبادر می‌سازند و آنچه که علوم انسانی باید به زعم آنان در پی آن باشد وجه تفاوت و تمیزی را بدست دهند و پیام‌آور آشتی و تلفیق این مفاهیم به جای جدائی آنها باشند.

اصولاً در پدیدارشناسی تحویل علوم انسانی به علوم طبیعی نفی شده و هرگونه تلاشی در جهت تعمیم گرایش‌های فیزیکی به روانشناسی انسان و به طور کلی علوم انسانی عبث تلقی شده است. ناتوانی روش‌های علوم طبیعی در شناخت روان انسان مسأله‌ای نیست که با توسعه روشهای دقیق‌تر در علوم طبیعی جبران شود. به عبارت دیگر، راه شناخت انسان از راه شناخت طبیعت جداست و باید در روش‌های تحقیق علوم انسانی نوعی فیزیک زدائی انجام پذیرد. این تفکر که واقعیت همانا دستاورد تجربیات عینی است و عینی بودن معیار واقعی بودن است، درست نیست.

پیش فرض‌های روان‌شناسی، پوزیتیویسم و نسبی‌گرایی که براساس استقراء عینی

۱. Schutz Alfred (1962). Collected Papers vol.I in M.Natanson ed. The Hague Martinus Nijhoff

استوار شده‌اند قابل قبول نیستند زیرا آنها نتایج را از مشاهدات قابل تجربه کسب می‌کنند در حالی که نتایج باید از آگاهی ذهنی انسان که همواره نسبت به هر پدیده‌ای وجود دارد حاصل شود. افراد با شهود و دریافت مستقیم، پدیده‌ها را درک می‌کنند و به اشیاء و اعمال و تجربه‌ها دست می‌یابند و واقف می‌شوند و منطق مطالعات علوم طبیعی برای بررسی اعمال انسان (به معنای اعم آن) که بسیار پیچیده، یکتا، ذهنی و غیرقابل پیش‌بینی است، مفید نبوده و برای توصیف عامل رفتارهای وی باید قصد و نیت و منطق اعمال او را بشناسیم.^(۱)

دانش دنیای علمی براساس شواهدی که از دنیای واقعی برگرفته شده شکل گرفته است. ما به عنوان انسان بخشی از دنیای واقعی هستیم و بدین ترتیب دانش ما از عینیات رنگ و بوی دنیای واقعی را به خود گرفته است.

طبیعت آن‌گونه که به وسیله دانشمند علوم طبیعی مشاهده و تجربه می‌شود، کشف می‌شود، برای اتم، مولکول و الکترون مشاهده و تجربه دانشمند معنایی ندارد. اما زمینه‌های مورد مشاهده دانشمند علوم انسانی یعنی انسان از مشاهده و تجربه معنایی خاص دارد. انسان‌ها واقعیت‌های اجتماعی را با ذهن خود و با تعبیر و تفسیرهایشان به طرز خاصی تجربه و درک می‌کنند. این افکار و نظرات و برداشت‌های آنهاست که رفتارهایشان را شکل می‌دهد و با طبیعت متفاوت می‌سازد. دانشمند علوم اجتماعی برای درک انسان باید ساختار اندیشه خود را بر ساختارهای اندیشه و نحوه تفکر او منطبق سازد. بدین ترتیب، ساختار عالم علوم اجتماعی ساختاری ثانویه است، ساختار ساختارهایی است که بازیگران در صحنه اجتماعی آفریده‌اند و عالم اجتماعی باید آنها را تشریح و تبیین کند.

باید معنای عمل و رفتار همانگونه که فاعل فعل یا عامل آنرا درک می‌کند شناخته شود و باید تمامی توصیفات علمی دنیای اجتماعی اشاره به معنی موجود در ذهن

خود و درک می‌کند. این اجزاء و

1. Schutz, Alfred. (1963) Concept and theory Formation in the Social Sciences in M. Natanson Philosophy of The Social Sciences 231 - 249. N.Y. Random House Inc.

پدیدارشناسی مبنایی برای تئوری‌های سازمان دولتی / ۲۶۵

انسانها و کردارهای آنان که واقعیت اجتماعی از آنها سرچشمه می‌گیرد داشته باشد.^(۱) طبیعت‌گرایان در علوم اجتماعی واقعیت اجتماعی را مسلم و مفروض انگاشته و خود را ملزم به توصیف و تشریح چگونگی آن ندانسته‌اند. در حالی که این فرض که واقعیت این دنیا و زندگی امری مفروض، بدیهی و مسلم است باید موقوف شود و آن را دوباره باید از دیدگاه انسان‌ها شناخت و معنی آنها را درک کرد. طبیعت‌گرایان اگرچه ممکن است در تئوری‌سازی و فرضیه‌پردازی موضوع روح و روان انسان را دخالت دهند ولی سنجش و ارزیابی فرضیه‌هایشان به شیوه علوم طبیعی انجام می‌پذیرد. روان‌شناسی دقیق مانند فیزیک ادعائی بی‌معناست زیرا روان‌شناسی باید بتواند بیانگر ساختار ذهنیات انسان و بیان‌کننده آن باشد در حالی که تجربه و تحقیق در مورد رفتارهای قابل مشاهده انسان نمی‌تواند ذهنیات انسان را به خوبی آشکار کند و ملاً راه کامل و درستی برای این منظور نیست. درک پدیدارشناختی جهان و زندگی باید در جهت روشن ساختن ساختارهای اصلی و اساسی این دنیا و زندگی آن‌گونه که انسان آنها را درک و فهم می‌کند، باشد. دنیا صرفاً به صورت یک واقعیت قابل تجربه و موجود در نظر گرفته نمی‌شود بلکه باید ذهنیاتی که این دنیا را ساخته و پرداخته، مدنظر قرار گیرند.

هدف دانشمند پدیدارشناس بررسی دنیای موجود نیست بلکه او در پی آن است که دنیای واقعی و جنبه‌های ذهنی آن را بشناسد و درک کند.

با استفاده از ابزار تجربه شناخت علمی صرفاً به شناخت عینی وقایع ختم نمی‌شود، تنها تعیین علت وجودی پدیده‌ها کافی نیست بلکه باید ذات یا ماهیت آنها نیز شناخته شود. اول باید بدانیم ذات یا ماهیت یک مسأله چیست بعد می‌توانیم آنرا تجربه کنیم. ذات یا ماهیت با مفهوم کلی یکی نیست. مفهوم کلی از راه استقراء بدست می‌آید و استقراء، آنچه را که میان مجموعه‌ای از وقایع و نمونه‌ها مشترک است، احصاء می‌کند در صورتی که ذات ساخته‌های «غیر واقعی» است که علت یا روح امور جزئی

است.^(۱) ما برای درک دنیای زندگی بشری نیاز به اساس و بنیادی جدید داریم. درک پدیدارشناختی از زندگی انسان با هدف توضیح و روشن ساختن ساختارهای اصلی زندگی انسان، که خود با آگاهی جهت‌دار آدمی شکل گرفته، همراه است. حال باید ببینیم که محقق پدیدارشناسی چگونه می‌تواند وارد صحنه عمل شود.

پدیدارشناسی در میدان عمل

بطور کلی در پدیدارشناسی موضوع دو بخشی بودن انسان بدین معنی که انسان دارای یک بخش کاملاً فیزیکی (قابل بررسی مانند هر عنصر فیزیکی) و یک بخش روانی و ذهنی (غیرقابل مشاهده و آزمایش عینی) است مورد قلمداد شده است. این دو بخش در هم آمیخته و غیرقابل تجزیه‌اند. برای درک انسان، این بازیگر صحنه زندگی، نمی‌توان مانند یک مشاهده‌گر خارجی به نظاره او نشست و نمودهای فیزیکی اعمال او را مشاهده کرد، بلکه باید برای معنی و مقصود رفتارهای او اصولی را وضع کرد و او را از دیدگاه خودش درک کرد. عالم پدیدارشناس باید دریابد که انسان چه معنی و مفهومی را در اعمال خود می‌یابد و رفتارهای خود و دیگران را چگونه تعبیر و تفسیر می‌کند.

در اینجا مفهوم «درک و فهم»^(۲) در پدیدارشناسی مطرح می‌شود که رکن اصلی آن را در شناخت واقعیت‌های اجتماعی می‌توان یافت. درک و فهم فرآیندی پیچیده و در عین حال همگانی است که از طریق آن همه ما در زندگی روزمره خود رفتارها و اعمال خویش و دیگران را می‌فهمیم و تعبیر و تفسیر می‌کنیم. سوال اصلی در درک و فهم آن است که این فرآیند چگونه امکان‌پذیر می‌گردد اگر هدف پدیدارشناسی آن است که واقعیت‌های اجتماعی را همانگونه که انسان‌ها در زندگی روزمره خود تجربه می‌کنند درک نماید و تعبیر و تفسیرهایی را که شعور عادی مردمان انجام می‌دهند، دریابد،

۱. ژولین فروند، مأخذ ۲ ص ۷ ص ۱۲۶. در پدیدارشناسی هیچ‌کس نمی‌تواند...

پدیدارشناسی مبثایی برای تئوری‌های سازمان دولتی / ۲۶۷

می‌باید ساختارها و طبقه‌بندی‌هایی مناسب با این منظور طراحی شود. برای درک و فهم تعبیر و تفسیرهای ذهنی مردمان باید به معانی اعمال و رفتار بازیگران صحنه اجتماع، یعنی مردم، پی برد.

توصیف علمی اجتماع می‌باید بر معانی ذهنی اعمال و رفتار انسان‌ها متکی باشد و از آنها نشأت گیرد. در غیراین صورت حالتی تصنعی و عاریتی به خود خواهد گرفت و از واقعیت‌های اجتماعی به دور خواهد افتاد.

در اینجا باید یادآور شد که مفهوم درک و فهم را از دو زاویه می‌توان در نظر گرفت یکی درک و فهمی که همه انسان‌ها در زندگی وقایع را دریافت می‌کنند و دیگری درک و فهم عالمانه یعنی درکی که دانشمندان پدیدارشناس از چگونگی درک آدمها از وقایع کسب می‌کنند. بدین ترتیب درک عالمانه فهمی ثانویه است که از طریق آن محقق می‌کوشد تا فرایند اولیه درک مردم را بفهمد. هدف درک ثانویه آن است که نمونه یا مدل ایده‌آل^(۱) درک مردم در زندگی روزمره آنان آشکار شود.

عالم پدیدارشناس برای آنکه ساختار واقعیت‌های اجتماعی را به صورتی عینی بفهمد و یک تئوری قابل سنجش از ساختارهایی که مفهومی ذهنی دارند طراحی کند باید مدلی ایده‌آل بنا کند. او در فهم و درک واقعیت‌های اجتماعی سه نوع فعالیت انجام می‌دهد: اول او مانند هر انسان عادی دیگری در تعبیر و تفسیر وقایع زندگی روزمره شرکت می‌کند. دوم، وی به عنوان یک عالم در مجموعه علما تعبیر و تفسیرهای عالمانه‌ای دارد و در ارتباط با دیگر همکارانش برداشت‌های خاص خود را دارد. سوم او به عنوان یک محقق، زندگی روزمره را در قالب ساختاری نظری دریافته و برای خود تئوری‌ها و فرضیاتی در درک این زندگی دارد. بدین ترتیب پایگاه وی بعدی

ساختار واقعیت‌های اجتماعی

۱. در ساخت مدل یا نوع ایده‌آل Ideal Type باید از طریق بررسی و استنتاج یک سلسله پدیده‌ها اقدام کرد و از نیروی خلاقیت بهره‌گرفت تا به الگویی رسید که اگرچه در برخورد پدیده‌ها مصداق کامل ندارد اما در بررسی آنها ابزار مفید و کارساز است. مفهوم «آونگ ایده‌آل» در روش تحلیلی گالیله و «بوروکراسی ایده‌آل» در کار وبر، نمونه‌هایی از ساخت این‌گونه مدلها می‌باشند.

عنوان یک عالم در محدوده ارتباط با دیگر همکارانش برداشت

درک زندگی روزمره

نظری می‌یابد، اگرچه نظریه‌ها به واقعیات عینی زندگی روزمره مربوط می‌شود. عالم اجتماعی وقایع و رخدادهایی را در موقعیت‌های موجود اجتماعی که شامل رفتارها و اعمال انسان‌هاست ملاحظه می‌کند و الگوها و مدل‌های رفتار و اعمال آنها را طراحی می‌کند.

سپس بر الگوهای بدست آمده، رفتارهای بازیگر ایده‌آل و نمونه‌ای را بنا می‌نهد و خصوصیات و ویژگی‌های خاصی برای آنها قابل می‌شود. بدین ترتیب، او مدل ذهنی خود را به جنبه‌هایی می‌آراید که به زعم وی در وجود هر بازیگری به میزان و درجه‌ای موجود است. البته این عملی دلبخواهی و صرفاً تخیلی نیست بلکه از روی منطق و با دقت انجام می‌گیرد و در هر لحظه با واقعیات‌های موجود تطبیق داده می‌شود. بدین معنی که هر لفظ و عبارتی در مدل به دست آمده با عمل و رفتار واقعی انسان‌ها سازگاری می‌یابد و از این طریق قابل درک و تفهیم می‌شود.

در پدیدارشناسی موضوع «وجود» دیگر انسان‌ها از زندگی روزمره منتج نمی‌شود، بلکه وجود آنها زندگی روزمره را می‌سازد. بنابراین، پدیدارشناسی زندگی روزمره نمی‌خواهد وجود دیگران را اثبات کند بلکه با چگونگی تعبیر و تفسیر اعمال و رفتار انسانها و با طرق پیچیده‌ای که بشر هموعان خود را درک می‌کند و با آنها ارتباط برقرار می‌کند سروکار دارد.^(۱)

شاید برای وضوح مطلب این تعبیر کارساز باشد که هرگاه قانونی داشته باشیم، با از میان رفتن مورد تجربه قانون از میان نمی‌رود. هرگاه تمام اجسامی که تحت تأثیر قوه جاذبه‌اند نابود شوند، قانون جاذبه از بین نمی‌رود و فقط امکان کاربرد عملی خود را از دست خواهد داد. پس قانون جاذبه در حقیقت درباره‌ی هستی جرم‌هایی که تحت تأثیر این قانون هستند چیزی نمی‌گوید بلکه فقط بیانگر آن امری است که در این جرم‌ها به عنوان جاذبه اتفاق می‌افتد.^(۲)

1. Alfred Schutz. op.Cit. P.63 - 64

برای برخورد پدیدارشناختی با جامعه و انسان سه نوع بررسی و پژوهش ضرورت دارد. در ابتدا باید مفاهیم اولیه اساسی مورد کاربرد پدیدارشناسی به گونه‌ای روشن و واضح شناخته شوند. در قدم بعدی باید برای درک و شناخت پویایی و ساختار دنیای روزمره زندگی با طبقه‌بندی و طرح وجوه متمایز اقدام شود و سرانجام باید این طبقه‌بندی‌ها و طرح‌ها برای تحقیق در مورد پدیده‌های اجتماعی و انسانی بکار گرفته شوند.

چند مفهوم اساسی در پدیدارشناسی

مسئله «معنی»^(۱) در پدیده‌شناسی بسیار مهم است. در طول زندگی و ضمن تجربیات مختلف فرد، معانی خاص او شکل می‌گیرند. اصولاً ممکن است فرد دنیا را به صورت امری قطعی و مسلم از نظر معنی فرض کند و آنرا همچنانکه هست بپذیرد یا ممکن است نگاه خود را به عمل آگاهانه دریافتن معنی متوجه سازد و دنیا را نه در حالت بودن بلکه به صورت پدیده‌ای در حال شدن و برآمدن بپذیرد. به هر حال، در پدیدارشناسی «معنی» حاصل نگرستن و تعمق آگاهانه فرد به تجربیات خویش است. برای دریافت تفاوت معنای ذهنی و معنای عینی باید تفاوت رفتار^(۲) و عمل^(۳) و تجربه را دریابیم. اگر بخواهیم این سه مفهوم را در یک قالب سلسله مراتبی بیان کنیم ابتدا تجربه، بعد رفتار و در انتها عمل قرار می‌گیرد. به عنوان مثال احساس درد یا مسرت یک تجربه است و ما آن را رفتار نمی‌نامیم. به همین ترتیب، زمانی که کسی ما را به جلو می‌راند نمی‌گوییم در حال رفتار می‌باشیم. رفتار، واکنش ما در مقابل این تجربیات است. مقاومت در مقابل درد یا تسلیم شدن به آن، ایستادگی در مقابل فشار یا پذیرفتن آن همگی رفتارهای ماست. بدین ترتیب، در رفتارهای ما نوعی معنای آگاهانه نهفته است و می‌توان آن را تجربه معنابخش^(۴) دانست. عمل اقدامی است که به آینده

تفاوت معنای ذهنی و معنای عینی باید تفاوت

1. meaning

2. behaviour

3. action

4. meaning - endowing experience

معطوف است. مثلاً زمانی که من تصور می‌کنم از روی صندلی برخاسته و به کنار پنجره می‌روم، آنچه رخ می‌دهد تنها یک تصور است و حرکتی عینی و فیزیکی صورت نمی‌گیرد. معنای عمل تصویری است که از نتیجه و تحقق یافتن آن عمل در ذهن من ترسیم می‌شود. بنابراین معنای عمل، ذهنی است در حالی که معنای رفتار، عینی است.

به طور خلاصه، تجربه احساس آدمی را بیان می‌کند در حالی که رفتار تجربه‌ای آگاهانه و معنادار است و عمل به عنوان اقدامی در آینده دارای معنای ذهنی است. اصولاً سخن گفتن از عمل بدون در نظر گرفتن معنای آن بی‌حاصل است. معنا در عمل یک معنای ذهنی است که به آگاهی فرد مربوط می‌شود و در تصور او موجود است زیرا همچنانکه اشاره شد عمل هنوز تحقق نیافته است، اما در عین حال معنا نیز پس از تحقق عمل به صورت عینی نشان داده خواهد شد.

مفاهیم تجربه، رفتار و عمل و معنی نهفته در آنها همه به صورت فردی مطرح بردند. حال اگر آنها را در موقعیتی اجتماعی و در بین اشخاص مختلف مطرح کنیم به مفهوم ذهنیت بین ذهنی^(۱) می‌رسیم. هر فرد در هر لحظه از زندگی اش با تجربه‌های جدید بر آگاهی خود می‌افزاید اما این تجربه اندوزی تکی و انفرادی نیست و در خلاصه صورت نمی‌پذیرد بلکه در میان سایر افراد و با سایرین بوده و در خلال تأثیر و تأثر متقابل با ذهنیت آنان شکل می‌گیرد. با سایر اذهان در ارتباط بودن امری است که ذهنیت انسان نمی‌تواند از آن فارغ باشد. تجزیه و تحلیل رفتار و عمل باعث می‌شود در بایم که ما به طور مستمر و دائم به تجربیات خود به طور عینی و ذهنی معنا می‌بخشیم. ما برای این منظور از یک طرح تعبیری - تفسیری استفاده می‌کنیم که جنبه فردی ندارد بلکه اجتماعی است و در اثر ارتباط با اذهان دیگران شکل می‌گیرد. اعمال ما در مجموعه‌های انسانی رخ می‌دهند و ما نه تنها اعمال و رفتار خود را بلکه آنها را در ارتباط با اعمال و رفتار سایرین تعبیر و تفسیر می‌کنیم. رابطه متقابلی بین طرفی که فرد

بلکه در میان سایر افراد و با سایرین بوده و

اعمال خود و دیگران را تعبیر می‌کند و وجود دارد، بنابراین، اگر بخواهیم طرح تعبیری - تفسیری که یک فرد به وسیله آن به تجربیات خود معنا می‌دهد درک کنیم باید نه تنها طرح ذهنی او را بیابیم بلکه باید آن را در رابطه با روابط اجتماعی نیز در نظر آوریم. براساس این مفاهیم اصلی یعنی تجربه، رفتار و عمل و روابط بین ذهنیتی می‌توان زندگی روزمره را در جامعه شناخت و آنها را از لحاظ پدیدارشناسی بررسی کرد.

شناخت دنیای زندگی روزمره

برای انسان آگاه که در زندگی روزمره‌اش با دیگران روابط متقابل و مراودات دو جانبه‌ای دارد همه تفسیرهایی که از این دنیا بعمل می‌آورد براساس اندوخته‌های تجربی قبلی او از زندگی و آنچه از دیگران به وی رسیده انجام می‌پذیرد. این تجربیات به شکل دانش موجود جلوه می‌کند و به عنوان مرجعی برای شناخت بکار می‌رود. هر انسانی با کوله‌باری از دانش و ارزش و اعتقادات با زندگی مواجه می‌شود و آن را به گونه‌ای خاص تعبیر می‌کند. این آگاهی و دانش از تجربه‌های فردی و اجتماعی انسان سرچشمه می‌گیرد و به مرور زمان مرتباً تغییر و تحول می‌یابد و مورد آزمون، تعدیل و اصلاح واقع می‌شود. انسان موجودی صرفاً فیزیکی در این دنیا نیست بلکه او به عنوان موجودی که به تجربیات خود معنا می‌بخشد و در جهان دارای موقعیت و مقامی شایسته بوده و درک پدیدارشناختی زمانی و مکانی او براساس معنایی است که او به این دنیا می‌دهد. به عبارت دیگر انسان با اعمال خود به دنیا معنا می‌دهد و دنیا و زندگی نیز به اعمال او معنا می‌بخشند.

پدیدارشناسی انسان را محور شناخت انسان و واقعیت اجتماعی قرار می‌دهد و دانش او را در تعامل و رابطه با دنیا، اساس شناخت و آگاهی می‌داند. اگرچه، همانگونه که اشاره شد، اندوخته‌های دانش آدمی دائماً در حال تحول و دگرگونی است اما می‌توان ساختار معینی را برای دانش او در نظر گرفت و قالب‌های خاصی را در این زمینه بوجود آورد. هر چند افراد ذهنیات خاص خود را دارند، اما بین ساختارهای ذهنی آنان رابطه و تشابهی وجود دارد. یک فرد عامی و عادی و یکی شخص والامقام و

صاحب تخصص اگرچه از نظر درجات و مراتب دانش با هم متفاوتند اما هر دو در شعور عادی با یکدیگر برابرند. از اینرو برای شناخت انسان نه تنها می‌بایست زمینه‌های ذهنی و الگوهای دانش مردم را بازشناخت بلکه باید به نحوه شکل‌گیری، تداوم و تعبیر و تعدیل آنها نیز احاطه یافت. بدیهی است که منظور از دانش و آگاهی، دانش کلی و ضمنی^(۱) و نه آگاهی تخصصی است.

زندگی روزمره دارای ابعاد مختلفی است که در شناخت آن باید به خصوصیت بین ذهنیتی آن توجه کرد. اولین جنبه روابط چهره به چهره است که موجب می‌شود ما ضمن رابطه با یکدیگر در آگاهی‌های هم دخیل و سهیم شویم. ما در ارتباط با یکدیگر پرورش می‌یابیم و رشد می‌کنیم. زمانی که من به شما می‌نگرم در می‌یابم که شما نیز مرا درک می‌کنید و این درک تنها یک رابطه، تماس و مرادۀ عینی نیست بلکه مشارکت در یک زندگی آگاهانه به همراه هم است. من در وجود شما خود را می‌یابم و شما در وجود من خود را می‌جوید. بازتاب ذهن‌های ما در یکدیگر خصوصیت اصلی رابطه چهره به چهره است.

جنبه دیگری از زندگی روزمره در روابط غیرحضوری شکل می‌گیرد. در روابط رودر رو شما در مقابل من حضور داشتید و ما با یکدیگر در تجربیاتی که رخ می‌داد شریک بودیم و یکدیگر را مستقیماً درک می‌کردیم. اما در روابط غیرحضوری شما در برابر من نیستید و من شما را براساس روابطی که قبلاً بین ما بوده درک می‌کنم. به طور کلی، انسان در روابط غیرحضوری دیگران را براساس تجربیات پیشین و طبقه‌بندی‌های خود درک می‌کند و این امر در مورد کسانی که قبلاً با آنها رابطه رودر رو داشته و آنانی که تاکنون ملاقاتشان نکرده و ممکن است هیچگاه ملاقاتشان نکنند صادق است، ممکن است در روابط غیرحضوری مخاطب غایب ما یک فرد خاص نباشد و شناخت ما جنبه کلی و عمومی داشته باشد. در روابط غیرحضوری شناخت ما از دیگران با استنباط‌ها و انتظاراتمان بستگی پیدا می‌کند. فرضاً زمانی که به ایستگاه قطار می‌رویم یا به پستخانه

۱. tacit knowledge

مراجعه می‌کنیم از مأموران و مسئولان آنها در ذهن خود الگو و تصویری داریم و بر آن اساس، انتظار رفتارهای خاصی از آنها داریم، در روابط غیرحضوری به علت آنکه مخاطبان غایب با اندوخته‌های تجربی ما از مخاطبان حاضر درک می‌شوند همواره این خطر وجود دارد که ما در درک خود به راه خطا برویم و یا حداقل از تغییرات و دگرگونی و تفاوت آنها بی‌خبر بمانیم.

جنبه دیگر ذهنی در زندگی روزمره شناخت دنیاها و دیگری مانند دنیای رویاها و تخیلات و آرزوهاست که هر انسانی آنها را تجربه می‌کند و این تجربه در شناخت او نسبت به این دنیا اثر می‌گذارد. برداشت آدمیان از آن دنیاها و نحوه دیدن آنها باید در درک پدیدارشناختی ملحوظ نظر محقق قرار گیرد. بدین ترتیب، شناخت و بررسی رفتار انسان و دنیای اجتماعی نه تنها به بررسی پدیدارشناختی دنیای زندگی روزمره بلکه به در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف آن و چگونگی تأثیر آنها بر واقعیت‌های اجتماعی نیاز دارد. به علاوه، پویایی زندگی آدمی نیز باید همواره در نظر باشد. باید به یاد داشت که شناخت ما از این دنیا جنبه ایستا ندارد و دائماً در حال تحول و تغییر است. همچنانکه مقوله شناخت دستخوش دگرگونی است نظرگاه‌های ما نیز در طول روز یا حتی ساعت نسبت به قبل تغییر پیدا می‌کند. انسانی آنها را تجربه می‌کند و این تجربه

ساخت مدلی نمونه (انسان واره) برای شناخت انسان

نظریه پرداز پدیدارشناس باید بکوشد تا طرحی از زندگی روزمره بسازد که با واقعیات زندگی همخوانی داشته باشد و با تحقیق علمی قابل سنجش و اثبات یا رد باشد. اما باید توجه داشت که این مدل یک نمونه است و لزوماً نمی‌تواند مانند یک آئینه همه انسان‌ها را در خود نشان دهد. این مدل به مجسمه‌ای می‌ماند که به یمن خلاقیت نظریه پرداز ساخته و پرداخته شده و وجود یافته است. نظریه پرداز به مدل، خصوصیات و ویژگی‌های انسانی بخشیده و «انسان واره‌ای» طراحی کرده است که می‌تواند در کار شناخت انسان چاره‌ساز باشد. البته زمانی می‌توان این مدل را به عنوان یک ساختار قابل بررسی در مطالعه انسان و زندگی اجتماعی پذیرفت که اجزاء متعلق

به آن اولاً با یکدیگر هماهنگی و توازن داشته باشند و ثانیاً قابل تطبیق با موقعیت‌های مختلف در زندگی اجتماعی باشند و محقق بدون استفاده از تئوری‌ها از طریق آن قادر به مطالعه انسان در زندگی روزمره باشد.

به طور کلی ما نمی‌توانیم یک پدیده اجتماعی را درک کنیم مگر آنکه آن را به فعالیت‌های انسان‌هایی که آن را به وجود می‌آورند تجزیه کنیم و انگیزه انجام دادن آنها را دریابیم. به عبارت ساده‌تر اگر ما بخواهیم پدیده اجتماعی را درک کنیم نمی‌توانیم آن را جدای از انگیزه‌ها، اهداف و اعمال انسان‌ها در نظر بگیریم و بررسی کنیم. همچنانکه قلمرو طبیعت تحت سلطه علیت است انگیزش نیز بر قلمرو روح تسلط دارد.^(۱) پدیده‌های اجتماعی نمودهای خارجی تجربه‌های درونی است و برای فهم آنها باید به دنبال درک تجربه‌ها بود. در علوم اجتماعی برخلاف علوم طبیعی نمی‌توان به دنبال قوانین کلی و روابط دقیق علت و معلولی عام بود بلکه محقق باید در جستجوی چگونگی درک انسان‌ها از پدیده‌ها، نگرش ذهنی آنها، احساسات و عواطف آنان، و طریقی که این ادراکات و احساسات بیان شده و نمود خارجی یافته‌اند باشد.^(۲) نمود درونی زندگی انسان باید به کمک شیوه‌های تفهیمی از جهت ارتباط آن با تجربه‌های درونی آدمی و انگیزه‌های وی بررسی و مطالعه گردد.

در اینجا باید به دو نوع انگیزه اشاره کنیم. یکی انگیزه‌های «علی»^(۳) یا غرضی و دیگر انگیزه‌های «واقعی»^(۴) مثلاً اگر بگوییم فردی به منظور بدست آوردن پول مرتکب قتل شده انگیزه «علی» و منظوری او را بیان داشته‌ایم، یعنی وی برای یا به دلیل کسب پول دست به آن عمل زده است. اما اگر بگوییم علت ارتکاب به قتل اثرات نامطلوب تربیت خانوادگی و ارتباط با دوستان و آشنایان ناباب بوده است انگیزه «واقعی» و

۱. ژولین فروند، مأخذ پیشین ص ۱۲۴.

2. Burrell, G and G.Morgan. (1979), Sociological Paradigms and organizational Analysis, London: Heinemann Educational Books, 1979 p.227 - 223

3. in - order - to motive

4. genuine because - motive

اصلی او را ذکر کرده‌ایم. همانگونه که از مثال‌ها بر می‌آید انگیزه «علی» معطوف به آینده و انگیزه واقعی منتج از گذشته است. انگیزه «علی» و منظوری توصیف عملی است با نظر به آینده در حالی که انگیزه واقعی توصیف عمل آتی فرد با نظر به تجربیات گذشته او است، مثلاً وقتی می‌گوئیم از خانه بیرون رفتیم به منظور آنکه دوستم را ملاقات کنم انگیزه «علی» خود را بیان کرده‌ایم که حالت آتی بودن آن مشخص است. در صورتی که برای یافتن انگیزه «واقعی» باید به تجربیات گذشته فرد رجوع کرد و با جستجو در میان آنها دلیل واقعی عمل را دریافت.

پدیده‌های اجتماعی تنها زمانی قابل درک خواهند شد که به فعالیت‌های انسانی تحویل شوند و فعالیت‌های انسانی نیز زمانی قابل درک خواهند بود که انگیزه‌های آنها شناخته شوند. بدین ترتیب، در بررسی‌های پدیدارشناختی باید هر دو نوع انگیزه را به خوبی شناخت و در ساختن مدل‌ها از آنها بهره گرفت. عمل از فرد

مدلی که محقق پدیدارشناس برای درک انسان می‌سازد یک «آدم واره»، یک موجود نمادین، یک مدل نمونه و مجسمه‌ای زاینده ذهن محقق است. حال باید دید چگونه می‌توان از این مدل ایده‌آل و نمونه برای شناخت و بررسی انسان و زندگی روزمره او استفاده کرد. قابل ذکر است که مدل مذکور باید دارای پیوستگی و انسجام منطقی باشد و با وضوح و روشنی یک چارچوب ذهنی را بدست دهد. ثانیاً مدل مذکور باید خصوصیات و ویژگی‌های انسان را به گونه‌ای دازا باشد که بتواند تفسیر ذهنی جامعی از حقایق مورد مشاهده در مورد انسان را متجلی سازد. سرانجام، مدل باید کفایت لازم را داشته باشد و بتواند اعمال انسانی را به گونه‌ای که در زندگی روزمره بروز می‌کند و برای همگان قابل فهم است توضیح دهد.^(۱)

دیدگاه پدیدارشناسی در مورد سازمان

در خاتمه مقاله اشاره مختصری به دیدگاه پدیدارشناسی در مورد سازمان داریم تا

اجمالاً رابطه این شیوه شناخت و نحوه بررسی‌های سازمانی روشن شود. همانگونه که انتظار می‌رود پدیدارشناسی برخورد متداول با تئوری‌های سازمان و مدیریت را برخوردی سست و تردیدآمیز می‌خواند. این پیش فرض که سازمان‌ها به عنوان واقعیات ملموس، مستقل از کسانی که با آنها در ارتباطند امکان وجود خواهند داشت، پیش فرضی خطاست. سازمان‌ها با عمل انسان‌ها در آمیخته و با ذهنیت آنان عجین شده‌اند به گونه‌ای که برای شناخت آنها باید به ماهیت سازمان در ذهن انسان‌ها و لحظه‌ای که این ادراک واقع شده توجه داشت. به عبارت دیگر، از دیدگاه پدیدارشناسی سازمان‌ها به عنوان برساخته‌های اجتماعی برای افراد مختلف معانی گوناگونی داشته و ارائه یک مفهوم جهان شمول و کلی از آن میسر نیست. برداشت‌های نظریه پردازان از سازمان را نمی‌توان به عنوان نظریاتی کامل و جامع در مورد سازمان قلمداد کرد و به همین سبب است که نظریات متداول سازمانی را به داشتن گرایش‌های مدیرانه متهم کرده و گفته‌اند دیدگاه مدیران از سازمان دیدگاهی خاص بوده و فاقد کلیت لازم است. واقعیت‌های سازمانی جنبه‌های بیرونی و ظاهری نیستند و در عمق ذهن کسانی که در سازمان یا با سازمان زندگی می‌کنند نهفته‌اند و برای شناخت سازمان باید به این ادراکات توجه خاص مبذول داشت. در پدیده‌شناسی، سازمان و نهادهای اجتماعی را باید از دیدگاه بازیگران آنها توصیف کرد و درک پدیده‌ها را مستقیم و بلاواسطه انجام داد. برای شناخت سازمان تلفیق نظریات ایده‌آلیست‌ها و پوزیتیویست‌ها ضروری است و تلاشهایی را که دیلتهای^(۱) و ویر در این زمینه آغاز کردند باید دنبال کرد و ابعاد ذهنی و عینی را با هم در طراحی و تبیین نظریه‌های سازمانی دخیل ساخت.^(۲)

واقعیت دیدگاه مدیران از سازمان دیدگاهی

کلام آخر

همانگونه که در آغاز اشاره شد پدیدارشناسی را نمی‌توان به صورت مکتبی واحد و

از دیدگاه بازیگران آنها توصیف کرد و درک

1. Dilthey

2. Burrell G. and G. Morgan on Cit p - 272

نظریه‌ای یکدست بیان داشت به طوری که همه اهل نظر در آن توافق داشته باشند. تلاش نگارنده در این مقاله آن بود که تا حد مقدور این مکتب و مفاهیم اساسی آن از زوایای مختلف شکافته شده و بررسی شود و این هدف را تا جایی که محدودیت مقاله اجازه می‌داد پی گرفت. در صفحاتی که گذشت به توصیف این نظر و ادعا پرداختم که پدیدارشناسی را می‌توان به عنوان تفکری فلسفی، مبنایی واقعی برای پژوهش‌های علوم انسانی به شمار آورد. در این تفکر دانش غایی و نهایی محدود به مغز و آگاهی آدمی است و اعتقاد بر آن است که باید از دریچه چشم و ذهن انسان مسائل انسان و جهان را شناخت. تنها دانش مطمئن دانشی است که ما از طریق تجربه ذهن، فکر و احساس بدان می‌رسیم. استنباط‌های ما به وسیله احساسمان و از طریق معنا بخشی ذهن شکل می‌گیرد و به صورت ساختارهای قابل بررسی تنظیم می‌شود. واقعیت‌ها دارای ابعاد درونی و بیرونی هستند و دنیای واقعیت‌های بیرونی را تنها از طریق دنیای درونی می‌توان شناخت دنیای واقعیت‌های درونی؟ در ذهن آدمی به شکل تجربیاتی نقش می‌بندد که احساس و جلوه‌های نمادین ذهنی^(۱) را دربر می‌گیرد. از این رو فهم نظام‌های اجتماعی و شناخت انسان نمی‌توانند صرفاً بر یافته‌ها و حقایق عینی و علمی به معنای سنتی استوار باشند بلکه باید با مدد گرفتن از انسان و انگاره‌های ذهنی وی و با در نظر داشتن دانش اخلاقی، ارزشی و خودآگاهی آدمی صورت پذیرند و راهی مستقیم از دیدگاه خود انسان برای درک انسان و واقعیت‌های اجتماعی در پیش گرفته شود.^(۲) بدین ترتیب، پدیدارشناسی قادر است تا نوری به مسائل کهنه فلسفی بیافکند و تفاهمی را در فلسفه میان پیروان مکتب تحصّلی و ایده‌آل‌گرایان ایجاد کند. پدیدارشناسی می‌تواند زندگی روزمره آدمی و واقعیت‌های اجتماعی را که به وسیله علم بسیار ذهنی در نظر گرفته شده و یا صرفاً جنبه مادی یافته است به درستی بکاود و

1. Conceptual Symbolic expressions

2. Motamedi, Kurtk, (APRIL, 1978). "Toward Explicating Philosophical Orientations organizational Behavior (OB)", Academy of management Review 356

۲۷۸ / گفتارهایی در فلسفه تئوری‌های سازمان دولتی

با التفات به تجربیات از دیدگاه خود او (انسان) اساسی محکم و استوار برای علم و زندگی فراهم آورد و راهی نو را در برابر گام‌های محققان رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی بگشاید.

پنداره خود او (انسان) اساسی محکم